

تفسیر علامه جعفری از عهدنامه مالک اشتر

متن زیر یادداشت اختصاصی فضل الله صلواتی، داماد مرحوم علامه جعفری است که به مناسبت سالروز درگذشت علامه جعفری در ادامه از نظر می‌گذرد؛



متن زیر یادداشت اختصاصی فضل الله صلواتی، داماد مرحوم علامه جعفری است که به مناسبت سالروز درگذشت علامه جعفری در ادامه از نظر می‌گذرد؛

اساس سیاست مدن و تدبیر زندگی در کلمات دُرّبار حضرت علی(ع) آشکار است. مولای متقیان که خود رهبر جهان بشریت و زیرک‌ترین فرد «ادهی‌العرب» و از همهٔ بندگان خدا بر امور سیاست واقف‌تر است «وَسَاسَةُ الْعِبَادِ»، در عهدنامه‌ای که برای مالک‌اشتر مرقوم می‌فرماید، رموز کشورداری و رهبری جامعه و برخورد با مردم را به نحو احسن، تبیین می‌نماید. قانونی وجود ندارد که کامل‌تر و با ارزش‌تر و جامع‌تر از نوشتهٔ حضرت علی(ع) باشد. برخی آن را با اعلامیهٔ حقوق بشر مقایسه کرده‌اند و با دلایل بسیاری ثابت کرده‌اند که عهدنامهٔ امام علی(ع) از اعلامیه حقوق بشر بالاتر، جامع‌تر و مردمی‌تر است.

علی(ع) منادی عدل و آزادی بوده و پیامش تأمین‌کنندهٔ آزادی انسانها و اجرای عدالت بین آنها است. وجدان‌های پاک و بیدار بایستی از پیشگاه مبارک آن اسوهٔ بشریت و آن امام اول و وصیِّ پیامبر(ص)، درس عدالت و آزادگی و مردم دوستی را فرا گیرند.

حضرت علی(ع) بر اساس وحی سخن می‌گوید و مبنای اندیشه‌های او کتاب خدا و سنت محمد رسول الله(ص) است، کلامش اعجاز در فصاحت و بلاغت و فوق کلام همهٔ انسان‌ها است، کجا کسی می‌تواند به مقام رفیع اندیشه‌های او دست یابد و به آسمان فضائل او ارتقاء پیدا کند؟

ز خدا طلب دل مقبلی، به علی ز جان متوسلی که اگر رسد به علی دلی، به خدا قسم به خدا رسد (صغیراصفهانی)

تمام اندیشه‌های علی(ع) خدائی است، او وصیِّ لایق و با استعداد محمد(ص) بوده است، پیامبر(ص) فرماید: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةَ» من و علی پدر این امت هستیم.

ما علی را خدا نمی‌دانیم از خدا هم جدا نمی‌دانیم (صغیر اصفهانی)

سیاستی را که آن امام همام ارائه می‌دهد، مسیر ترقی و تعالی جامعه را در جهت حیات طویه نشان می‌دهد، هر چه که برای خدا و با هدف الهی باشد، آن راه کوشش و کمال است، سعادت دنیا و آخرت توده‌ها را تأمین می‌کند، راه اولیاء و راه اشقیا را می‌نماید، باشد که مؤمنان مسیر اولیای الهی را در پیش گیرند و مدینهٔ فاضله را ببینند و در آن جهت افتند و به سعادت ابدی دست یابند.

مالک اشتر، شایسته‌ترین کسی بود که کلام علی(ع) را درک می‌کرد و توان اجرای فرمان آن حضرت را داشت، او شاگرد لایق مکتب علی(ع) بود، استاد و شاگرد، یکدیگر را خوب درک می‌کردند، سخن علی(ع) در وجود مالک جای گیر می‌شد. مالک به مصر نرسید و در راه به وسیلهٔ ایادی معاویه به شهادت رسید، ولی پیمان‌نامه ماند و نام مالک‌اشتر، جاودانه شد و والاترین نامهٔ علی(ع) بر تارک انسانیت درخشید.

والاترین سند افتخار انسان‌ها، که همهٔ بشرها را یکسان می‌داند و اعلام می‌کند که حاکم باید خدمتگذار همهٔ مردم باشد و جامعه را با مدیریت صحیح اداره کند و همه قدرت‌ها را در دست مردم و برای مردم قرار دهد، به تحریر درآمد، در کجا و توسط چه کسی چنین فرمانی صادر شده؟ و چه کسی آن درک و فهم بینش را دارد که علی‌گونه، راهنمای همهٔ انسان‌ها باشد؟ و حق گوئی و حق پرستی و مردم‌دوستی را برای خلق مجسم کند؟

همیشه در جهان، تمامیت‌خواهان، خودکامه‌گان، جبّاران، یکه سالارها، قدرت‌پرستان و خودمحورانی بوده‌اند که مانع حق‌گرائی و اجرای حکومت حق شده‌اند، به حقوق مردم تجاوز کرده‌اند، مانع تلاش و پیشرفت انسان‌ها شده‌اند، آنها امثال: علی(ع) را، مالک اشتر را، حسن‌بن‌علی(ع) را، حسین‌بن‌علی(ع) را و دیگر نخبگان و خدمتگذاران واقعی مردم را از جلوی راه خودکامگی‌های خود برداشته‌اند.

علی(ع) را شهید می‌کنند، مالک را و هر کسی را که مانع راه حق‌کشی و ظلم به مردم باشد، به شهادت می‌رسانند. اگر تاریخ را مطالعه کنیم، از قابیل تا نمرود و از ضحاک تا فرعون و از قیصرها و سزارها تا بنی‌امیه و بنی‌عباس، چنگیز و تیمور، موسولینی، استالین، آدلف هیتلر و... و تا امروز و تا فرداهای دیگر، پاکان و شایستگان به دست ستمگران تاریخ به شهادت می‌رسیدند، ولی حق پایدار بوده است و حقیقت جاودانه شده است و دیکتاتورها و ستمگران به جهنم تاریخ پیوستند، تا هنگام که موعود ادیان آید لوی عدالت برافرازد. و «إِنَّ الْأَرْضَ يَرْتُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ» (سوره انبیاء آیه ۱۰۵) و حاکمیت زمین از آن نیکوکاران گردد.

عهدنامهٔ مالک‌اشتر(نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)، توسط عالمان و نهج‌البلاغه‌شناسان چه بسیار ترجمه و شرح شده که هر کدام طراوت و رنگ و بوئی دلنشین دارد و برداشت‌هایی زیبا از آن شده است، در شرح این فرمان استادعلامه محمدتقی جعفری(رحمت‌الله علیه)، کتابی نگاشته‌اند تحت عنوان: «حکمت اصول سیاسی اسلام» که علاوه بر شرح مطالب مطرح شده توسط مولای متقیان

حضرت علی(ع)، به بسیاری از اصول سیاست در اسلام از نظر قرآن و سنت اشاره کرده است و نکته‌های ظریفی را در حاکمیت اسلامی بیان فرموده‌اند.

تعریف سیاست چیست؟ اظهارنظرهای پیشوایان مسلمان چگونه بوده است؟ کتابهایی که مسلمانان دربارهٔ مسائل سیاسی تألیف کرده‌اند، عدم موفقیت برخی سیاستمداران دربارهٔ ادارهٔ جوامع اسلامی و بلکه به انحطاط کشاندن اجتماعات انسانی را آورده‌اند. زمامداران ناصالح در بسیاری از موارد باعث عدم پیشرفت شده و یا اینکه با ایجاد جنگ و خون‌ریزی و آدم‌کشی، جوامع اسلامی را به عقب‌ماندگی کشانده‌اند و اخلاق و رفتار و ایمان مردم را تباه کرده و فساد و بی‌عدالتی و ستم را رواج داده‌اند.

به طور خلاصه مفهوم سیاست را: «توجیه و مدیریت انسان‌ها به حیات معقول برای وصول به بهترین هدف‌ها دانسته‌اند». (حکمت اصول سیاسی اسلام، ۹۳) در این کتاب از اتحاد و اتفاق و انسجام مردم مسلمان سخن رفته، عامل موفقیت را همبستگی آحاد جامعه دانسته و به عدم وحدت، که اساس پراکندگی و تشتت می‌گردد، اشاره کرده است.

برای ساختن جامعه‌ای مترقی و پویا شرکت و همکاری همهٔ افراد لازم است، گروه‌های اجتماعی وظیفهٔ خود بدانند که در سرنوشت حیات سیاسی خود، تا آنجا که توان دارند، شرکت کنند، تا به اهداف معقول برسند، قوانینی وضع کنند که عدالت و توسعه را برای آنها پدید آورد، به گفتهٔ ارسطو: «انسان حیوانی است سیاسی» سیاست، همکاری دیگران را می‌طلبد و زندگی انسانی همراهی با مردم است، آزادی و عدالت با دوستی و موافقت دیگر انسان‌ها امکان‌پذیر است، حیوانات نیز با آنکه سیاسی نیستند، ولی با یکدیگر همبستگی دارند و انسان از انس است و با محبت و یک‌پارچگی می‌تواند اهداف خود را به پیش ببرد، دشمن را از پیش‌پا بردارد، جامعه را بسازد و خویشتن را به تعالی برساند. «جباية خراجها و جهاد عذوها و إستصلاح أهلها و عمارة بلادها» (نهج البلاغه، ابتدای عهدنامهٔ مالک اشتر، ۵۳) و این‌ها با وجود تقوی امکان‌پذیر است و اگر تقوی و ایمان نباشد، دزدی به خانه‌ای راه یافته و آتشی است که در انباری رسوخ کرده که همه‌چیز را تباه می‌کند.

علامه هماره از «حیات معقول» دم می‌زند و زیربنای آن را کتاب خدا، پذیرش سنت محمد(ص) و ائمهٔ معصومین(ع) و اجماع همگانی مسلمانان، و در آخر احکام عقل بیان داشته که در چارچوب عقل و دانش می‌توان به آن حکومت ایده‌آل رسید، دنیا را آبادان کرد و برای آخرت توشه‌ها اندوخت، و حتی محیط‌زیست و سرزمین‌ها و حیوانات را احیاء کرد.

حضرت علی(ع) فرمایند: «إتقوا الله فی عبادته و بلادته، فاتکم مسؤولون حتی عن الیقاع و البهائم» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۶۷۱)، شما رعایت تقوی کنید، در خصوص مردم (بندگان خدا)، شهرهای خدا، شما مسئول هستید، باید پاسخگو باشید، در مورد زمین‌های آبادان (محیط‌زیست) و حیوانات.

آیا بدون وحدت و یکسانی می‌شود، مسؤولیت سنگین زندگی سالم را بر دوش کشید و جامعه‌ای مترقی ایجاد کرد؟ لازمهٔ انسانیت همکاری با یکدیگر است، با تشکل در همهٔ موارد می‌توان به پیشرفت و ترقی نائل شد، مخصوصاً در دنیای روز، هیچ‌کس به تنهایی نمی‌تواند کاری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انجام دهد، همه باید تلاش کنند تا به کمک یکدیگر کارها به نتیجه برسد.

مرحوم علامه می‌نویسد: (حکمت اصول سیاسی اسلام، ۱۰۳) «دخاله و شرکت در تنظیم و مدیریت حیات اجتماعی برای هر کسی که واجد قدرت و آگاهی است واجب است، بالاجماع المحصل، حتی باید گفت: اگر تحصیل قدرت و آگاهی برای کسی که فعلاً فاقد آن است، امکان‌پذیر باشد، واجب است، زیرا به اصطلاح فقاهتی، قدرت و آگاهی در تکالیف مطلق، در صورت امکان‌پذیر بودن، شرط امتثال است نه شرط تکلیف».

استاد ادامه می‌دهند که: اصل عقل در همهٔ امور ارجح است، هر گامی، هر سخنی و هر عملی باید منطبق با عقل باشد». استاد جعفری در آن کتاب (حکمت اصول سیاسی اسلام، ۱۰۹) مقایسه اجمالی بین اعلامیه حقوق بشر در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، دارند، یکی آنکه توجه به رشد کمالی انسان در فرمان مالک‌اشتر که از امتیازات این فرمان است و اینکه حضرت علی(ع) به تنهایی این فرمان را تدوین فرموده و با حداقل معیشت، زندگی می‌کرده، تفکر، دانش و بینش او فوق تصور همهٔ عالمانی بوده که اعلامیه حقوق بشر را با دانش محدود خود نگاشته‌اند.

علی(ع) خودش بوده و قرآن و تعالیم عالیه محمد(ص)، ولی دوهزار دانشمند برتر جهانی که اعلامیه را نگاشته‌اند، چه بسیار مطالعات و مدارک و کتاب‌هایی که در اختیارشان بوده و دانشگاه‌ها دیده و مدرک‌ها گرفته بودند، ولی علی(ع) در مزرعه کار می‌کرد و در بازارها مردم را هدایت می‌نمود و در مسجد، نمازگزاران را پند و اندرز می‌داد و بیش از هر امتیاز، عمل خود علی(ع) به این قانون جهانی بود، اگر چه مالک نماند، ولی فرمان به او ماندگار شد و اندیشهٔ علی(ع) جاودانه گردید.

آری علی(ع)؛ با فرمانش، استبداد و انحصارطلبی را متلاشی ساخت، زمین را برای حرکت انسان‌ها هموار نمود، روی اجرای عدالت پایداری کرد، تا آنکه جان بر سر آن ماجرا گذاشت، «قتله لشدّة عدله»، به خاطر عدالت فوق‌العاده‌اش، شهیدش کردند، پس از آنکه در طول زندگی هزار بار شهید شده بود. «الامام علی(ع) صوت العدالة الانسانیّه» (جرج جرداق، ۱۶۲)

در این فرمان امام(ع)، پیش از هر چیز فرمانروای خود را به تقوی سفارش می‌کند، استاد، تقوی را معنی می‌کند (حکمت اصول سیاسی اسلام، ۱۳۲): «تقوای الهی یعنی تنظیم رابطهٔ من با جز من، در مسیر کمال مطلق»، سپس توضیحاتی دربارهٔ تقوای سیاسی، صیانت ذات طبیعی، صیانت ذات مطلوب(ایده‌آل) و صیانت ذات تکاملی می‌دهد و رابطهٔ من با جز من را تقسیم می‌کند به: ۱- ارتباط انسان با خویشتن، ۲- ارتباط انسان با خدا، ۳- ارتباط انسان با جهان هستی، ۴- ارتباط انسان با همنوعان خود. آنها را زیرساخت‌های تقوای سیاسی به حساب می‌آورد و لازمهٔ رسیدن به آن را فرهنگ پویای سازنده و مدیریت شایسته مطرح می‌کند و بدون آن حیات را مختل می‌داند. (حکمت اصول سیاسی اسلام، ۱۴۲) و نتیجه می‌گیرد که: «تقوای سیاسی، آمادگی

کامل سیاست‌مدار برای به دست آوردن و به کار بستن کامل معلومات و تجارب و بهره‌برداری از استعدادهای مربوط به توجیه حیات معقول مردم جامعه با کمال اخلاص می‌باشد.

سیاست‌مداران چون به قدرت دست یابند، فکر می‌کنند، مردمان برده و بنده آنها را، و خدا همه موجودات را برای فرمانبرداری از آنها آفریده است و آنها عقل کل هستند و هر چه بگویند و یا بخواهند باید عملی شود، آنها ورای دین و قانون و وجدان بشری هستند، بالاخره این فرا قانونی فکر کردن و خود را طاووس‌علیین تصور نمودن آنان را به خودکامگی و استبداد و نابودی می‌کشاند و از ارسطو نقل شده که: «حتی خردمندترین زمامداران نمی‌تواند خود را مطیع قانون شمارد و با آن سازگاری کند.» (تاریخ فلسفه سیاسی، بهاءالدین پازارگاد، ۱۳۹۱) و سرنوشت شاه، قذافی، صدام، پینوشه و... را مشاهده کردیم.

امام علی(ع) می‌خواهد که زمامداران، مهربان‌ترین، مردمی‌ترین، عادل‌ترین افراد نسبت به مردم باشند، می‌فرماید: «واشعر قلبک الرحمة للرحمة و المحبة لهم و اللطف بهم» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)، ای مالک رحمت و محبت و لطف به مردم را در وجود خود جای‌گیر کن، سرتاپای وجودت عشق به مردم باشد و این است شرط اصلی زمامداری در مسلمانی، عشق به جامعه و مساوی دانستن همه خلق در برابر قانون و اجرای کامل عدالت، شایستگی و موفقیت، از آن کسی است که بیش از همه خدمتگذار مردم باشد و جامعه‌ای موفق است که ضعیف به آسانی بتواند حق خود را از قوی بازستاند. «لن تقدس أمة لا يؤخذ للضيف فيها حق من القوى غير متعتع» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)

زمامدار فکر نکند که چون از نماز فارغ شد، تا نماز دیگر آزاد است، او باید احساس کند که در هر حالی در مسیر اطاعت خدا است، خدمت به مردم را همان نماز و عبادت خدا احساس کند و چون همه زندگیش اطاعت شد، کینه نمی‌ورزد، اعمال نظر نمی‌کند، حکم خودسرانه نمی‌دهد، زندان نمی‌کند، اقدامی فوق شرع و قانون ندارد، افراد را برده خود نمی‌پندارد، از خطاهای مطیعان و درباریان درباری چشم‌پوشی نمی‌کند، فرمان کشتن نمی‌دهد و...

و هر حاکم و خلیفه و قدرتمداری باید این را به خود تفهیم کند که: هر کسی چار روزه نوبت اوست. در طبع جهان اگر وفایی بودی نوبت بتو خود نیامدی از دگران (خیام)

پیشینیان رفتند، او هم دیر یا زود باید برود، مهم اعمال نیک و بدی است که توسط او انجام گردیده است. غرض نقشی است که ما بازمانده که هستی را نمی‌بینم بقائی (سعدی)

از ابتدای دنیا تا امروز کدام صاحب قدرت و صاحب مکنتی باقی مانده که ما باشیم؟ مهم آن است که امثال مالک‌اشتر، چه کارنامه‌ای از خود باقی گذارند. «کل نفس بما کسبت رهینه» هر کسی در گرو اعمالی است که انجام داده است. (سوره مدثر، ۳۸)

علامه در یکی از نتیجه‌گیری‌های خود از بحث روی فرمان علی(ع)، به مالک‌اشتر، می‌نویسند: (ص ۱۸۰) «با نظر به عظمت روح آدمی و هدف بسیار والائی که می‌توان آن را به دست بیاورد، همه ماده و مادیات دنیا، وسائل ضروری برای حرکت در مسیر گردیدنهای تکاملی روح می‌باشد، زیرا که بدون آنها هیچ حرکتی از روح در خلاء انجام نخواهد گرفت... ما نباید ماده و مادیات را به عنوان آخرین نقطه حرکت و هدف اعلی منظور بداریم، زیرا خود آن امور مادی هراندازه هم که با اهمیت و ممتاز جلوه نماید باز در مقابل اهمیت روح و امتیاز آن با نظر به بزرگی ماهیت و هدفی که روح می‌تواند در این زندگانی به آن نائل شود بسیار ناچیز است، به قول مولوی:

بقا ندارد عالم، و گر بقا دارد فناش گیر، که همچون بقای ذات تو نیست

امام(ع) ادامه می‌دهند: ای مالک، «همانطور که تو در امر حکومت‌گران پیش از خود می‌نگری، مردم در کارهای تو خواهند نگریست».

عملکردها همیشه و همه‌جا آشکار می‌گردد، چه در این دنیا و چه در آخرت، هیچ چیز از نظر خدا و خلق پنهان نمی‌شود، بعضی‌ها قیامتشان از همین دنیا آغاز می‌شود، خدا ناظر اعمال بندگان است و مردم هم نیز ناظر اعمال نیک و بد حاکمان هستند، اگر هر کسی مخصوصاً آنها که فرماندهی و حاکمیت دارند، عمل صالح انجام دهد و عمل صالح ذخیره زندگی آنها باشد، آنها موفق و پیروزند.

مالک، من تو را برای فرمانروائی یک ولایت می‌فرستم، این را بدان که علی(ع) بر تو فرمانروا است، و خدا بر همه ما ولایت و حاکمیت دارد، خدا به همه ما ناظر است و خدا همه کردارها را تحت محاسبه دقیق قرار می‌دهد، والی و حاکم مطلق، خدا است، تا انسان معتقد به آن موجود برین نشود، که عامل کمال و رشد انسان است، انسان به تنهایی توان حرکت به سوی کمالات انسانی را ندارد.

مالک، تو باید امور زندگی، مادی و معنوی مردم را کفایت کنی.... مگذار دود آه و ناله دردمندان جامعه، فضای قلمرو زمامداریت را چنان بیالاید که فرشتگان الهی را سر به زانوی غم ببرد... آیا می‌توانی بدون داشتن وجدان بیدار مدیریت چشمه‌سار حیات جامعه را از مواد زهرآگین انسان‌های خودپرست دور داری؟ و مخصوصاً آنها که سیمتی دارند بیشتر مورد آزمایش الهی قرار می‌گیرند و این دنیا آزمایشگاه همگان است، آیا می‌توانی جامعه را به سوی تحول و گردیدن و تصفیه قرار دهی و خود نیز تصفیه شوی؟ (برداشتی از صفحات ۱۹۶ و ۱۹۷ کتاب حکمت اصول سیاسی اسلام)

آن قدر با تن مدارا کن که جان صافی شود گندمت چون صاف گردد، پای در غربال زن (صائب)

استادبزرگوار در این کتاب بحث مفصلی درباره صفات کمالیه انسان، مخصوصاً برای زمامداران دارد و شرایط زمامداران اسلامی را بیان می‌کند و سی و پنج وظیفه اصلی را در سایه عدالت برای حاکم اسلامی مشخص می‌نماید و رابطه او را با مردم از قرآن و حدیث توضیح می‌دهد و اینکه حضرت علی(ع)، تساوی بین مردم را چگونه توصیه می‌فرمایند. راجع به طبقات مردم که در

فرمان آمده، شرح و بسط کامل می‌دهند.

امام علی(ع) عدالت و صلح‌طلبی زمامداران مسلمان را مطرح می‌فرمایند و اهمیت آن را بیان می‌دارند، استاد در حد امکان و در حد بضاعتی که در کتاب می‌توانستند بنویسند، آن را توضیح می‌دهند که در اسلام، اساس بر: صلح و آشتی، دوستی فرقه‌ها و گروه‌ها و ادیان است، «لکم دینکم ولی دین» و جز برای دفاع و گرفتن حق مظلوم و انتقام از ظالم در اسلام جنگی وجود ندارد، مدارکی از آیات و روایات ارائه می‌دهند و در عین حال بحث می‌کنند که زمامدار اسلامی نباید به دشمن خوش‌گمان باشد و از پلیدی و نابکاری دشمنان غفلت بورزد و جامعه اسلامی را در معرض خطر قرار دهد، در صلح با دشمنان نیز کاملاً به تعهدات خود پای‌بند باشد، «و اوفوا بعهده‌الله اذا عاهدتم»(سوره نمل، ۹۱) به عهد خداوندی وفا کنید هنگامی که پیمانی بستید، علاوه بر عهد، به هر شرطی بایستی پای‌بند باشید، مگر آنچه خلاف قرآن و سنت باشد، مثل انجام قتل و جنایت و ظلم به مردم «وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»(سوره توبه، ۱۱۱) و کیست وفا کننده‌تر از خدا به عهد خویش و در پایان به این ابیات از مثنوی مولوی استناد می‌فرماید:

باد ما و بود ما از داد تست هستی ما جمله از ایجاد تست
لذت هستی نمودی نیست را عاشق خود کرده بودی نیست را
لذت انعام خود را وامگیر نقل و باده جام خود را وا مگیر
ور بگیری کیت جست‌وجو کند؟ نقش با نقاش چون نیرو کند؟
منگر اندر ما، مکن در ما نظر اندر اکرام و سخای خود نگر
ما نبودیم و تقاضامان نبود لطف تو ناگفته ما می‌شنود
(مثنوی دفتر اول)

خدای بزرگ استاد علامه ما را غریق رحمت بی‌منت‌های خود بفرماید و ما را نیز از پیروان راه حق قرار دهد.